

عشاق پاریس

با مقدمه سصلی به تاریخ ترجمه در طول تاریخ قاجار

ترجمه علی قلی بخاری (سردار اسعد)

به کوشش: عباسقلی صادقی و سعادت پیرا

مقدمه و پاورقی‌ها: سعادت پیرا

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه: دوما، الکساندر، ۷۰-۱۸۰۲ م

عنوان و نام پدیدآور: Dumas, Alexandre

عشاق پاریس با مقدمه مفصلی بر تاریخ ترجمه در طول تاریخ قاجار/ [الکساندر دوما]:

ترجمه علی قلی بختیاری (سردار اسعد): به کوشش عباسقلی صادقی، سعاد پیرا
مقدمه و پاورقی ها سعاد پیرا

مشخصات نشر: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۶.

تعداد صفحات: ۵۱۳ وضعیت فهرست نویسی: فیا.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۰۸۲-۱۵-۱ موضوع: داستان های فرانسه، قرن ۱۹ م

French fiction, 19th century

شناسه افزوده: سردار اسعد علی قلی بن حسین قلی ۱۲۷۴-۱۳۳۶ ق

شناسه افزوده: صادقی، عباسقلی، ۱۳۲۹

شناسه افزوده: پیرا، سعاد، ۱۳۴۷، مقدمه نویس

شناسه افزوده: نشر تاریخ ایران

ردیف کنگره: PQ۲۲۵۴/ع۴۳ ۱۳۹۶

ردیف دیر: ۸۲۳ شماره کتابشناسی: ۲۵۱۰۱۵۳



نشر تاریخ ایران (شرف سیمین)

تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، طبقه سوم، شماره ۳۰۴، تلفن: ۶۶۴۶۳۰۳۰

عشاق پاریس

ترجمه علی قلی بختیاری (سردار اسعد)

به کوشش عباسقلی صادقی، سعاد پیرا

مقدمه و پاورقی ها: سعاد پیرا

اجرا: نشر تاریخ ایران

طرح جلد: فریبا علایی چاپ و صحافی: کتاب شمس

چاپ اول: ۱۳۹۶ تیراژ: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۰۸۲-۱۵-۱ ISBN: 978-964-6082-15-1

قیمت: ۳۸,۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ و در اختیار نشر تاریخ ایران است.

فهرست مندرجات

۹	مقدمه: سعادت پیرا
۱۰۹	پیشگفتار: عباس صادقی
۱۱۱	مقدمه مترجم: علی بختیاری (سردار اسعد)
۱۱۳	فصل اول
۱۲۵	فصل دوم: نیک سیرت
۱۳۹	فصل سوم: گروه بندی
۱۵۱	فصل چهارم: مهمانی
۱۶۷	فصل پنجم: دام
۱۷۹	فصل ششم: شناسایی
۱۹۳	فصل هفتم: خیال انتقام
۲۰۹	فصل هشتم: خیال شرارت
۲۲۳	فصل نهم: پا آهنی
۲۳۵	فصل دهم: رسیدن به ثروت
۲۴۷	فصل یازدهم: اپرا
۲۵۳	فصل دوازدهم: بال ماسکه
۲۶۵	فصل سیزدهم: سرقت
۲۷۳	فصل چهاردهم: مهمانی کاستون
۲۸۱	فصل پانزدهم: الیزابت
۲۹۱	فصل شانزدهم: داروی بیهوشی
۲۹۹	فصل هفدهم: عزاداری
۳۰۹	فصل هجدهم: مجلس در خانه کنتس

۳۲۵	فصل نوزدهم: دون رامون
۳۳۷	فصل بیستم: ماد موازل لئونی
۳۵۳	فصل بیست و یکم: مریضخانه مجانین
۳۵۷	فصل بیست و دوم: تهیه شرارت
۳۶۵	فصل بیست و سوم: احضارت کنت آچیرا
۳۷۳	فصل بیست و چهارم: منزل هولناک
۳۸۹	فصل بیست و پنجم: حضور سیستا در مجلس
۳۹۵	فصل بیست و ششم: حالت انپه ریا در مریضخانه
۴۰۱	فصل بیست و هفتم: دکتر پاتریک
۴۰۷	فصل بیست و هشتم: مادر و دختر
۴۱۳	فصل بیست و نهم: نکار بزرگ
۴۲۳	فصل سی ام: رزین و ریخت
۴۳۷	فصل سی و یک: بدبخت جد
۴۴۵	فصل سی و دوم: وارث انپه ریا
۴۵۷	فصل سی و سوم: مسافرت لویز
۴۶۳	فصل سی و چهارم: دول
۴۶۹	فصل سی و پنجم: ملاقات وحشت انگ
۴۷۷	فصل سی و ششم: دول بدون شهود
۴۸۳	فصل سی و هفتم: لویز و ماری
۴۹۱	فصل سی و هشتم: خانه کنت دورسنتی
۴۹۷	فصل سی و نهم: بی حیایی ماری
۵۰۷	فصل چهلم: ملاقات

مقدمه

نهرآب‌های ترجمه در دوران قاجار

در آماز سخن، پیش از پرداختن به موضوع بحث، لازم می‌دانم که نکاتی را در رابطه با جرایب «شاردن» کتاب و مقدمه مفصل آن ذکر کنم. علت اساسی اولیه‌ای که باعث انتشار کنونی این اثر و نسخی از این دست می‌شود، این است که متن را به جریان دوباره‌اندیش تاریخی انداخته تا تاریخ‌نگاران و محققان نسبت به آن حساسیت و تأمل داشته باشند. بیابان متن پیش روی، ترجمه یک رمان است که توسط یکی از پیشروان و سرداران «انقلاب مشروطه» یعنی علی‌قلی خان، ملقب به سردار اسعد بختیاری در سال ۱۲۲۲ ق/ ۱۹۰۴ م/ ۱۲۸۳ ش یعنی ۲ سال قبل از انقلاب مشروطه (چیزی نزدیک به ۱۱۴ سال پیش) ترجمه و منتشر شد. همانطور که او در مقدمه مترجم می‌نویسد: «چون صفحه اول کتاب عشاق پاریس پاره و مفقود شده بود، اسم مصنف را ندانستم و خیلی سعی کردم، شاید مؤلف را بدانم که بوده و از سایر تألیفاتش بهره‌مند شوم، افسوس که هنوز هم آن را ندانسته‌ام». او این کتاب را بر بنیانی اخلاقی می‌پندارد و در باره آن می‌نویسد: «این کتاب عادات و اخلاق اهل پاریس را مشروحاً بیان می‌کند. قبح افعال خبیثه را با طعنه قاری جلوه می‌دهد و مکافات هر بدکرداری را به کنارش می‌نهد».

او در مقدمه کتاب ترجمه خودش را به محک آزمایش می‌ندارد و می‌نویسد: «اگر چه بنده در دانستن زبان فرانسه مسلط نیستم، ولی سعی داشتم که ترجمه از اصل چنان بشود که اگر زبان فرانسه‌دانی اصل را با ترجمه تطبیق کند، زحمت این بنده را بداند و بنای ترجمه‌ها را به آسان‌نویسی گذاشته که هر کسی به کمال سهولت بخواند».

سردار اسعد علاقه وافری به خرید، جمع‌آوری و مطالعه کتاب داشت، چنانچه برخی اطرافیان نقل می‌کنند، کتابخانه غنی و مفصلی از کتاب‌های مختلف را فراهم

آورده بود. علاقه وافرش به مطالعه و کتاب باعث شد که در این باره بنویسد: «در ایام مسافرت به هندوستان و مصر و اروپا در هر جا به جستجوی کتب مشهور بوده و مقدار زیادی از کتاب‌های عربی و فرانسه ابتیاع نموده [و] بعد از مطالعه، هر کدام به نظر شیرین آمده، به ترجمه آن پرداختم و به این بهانه خود را از غصه و غم فارغ می‌ساختم». می‌توان اذعان داشت که او از پیشگامان نهضت ترجمه داستان بلند (رمان) در ایران بود از جمله ترجمه‌های وی عبارتند از:

کتاب شوالیه دارمان تال، اثر الکساندر دوما از فرانسوی به فارسی

کتاب غاده‌البریتانی از عربی به فارسی

مادموazel ماریت مشهور به مادام اکاملیا از فرانسوی به فارسی،

دختر فرعون اثر الکساندر دوما از فرانسوی به فارسی

پاریس، اثر الکساندر دوما از فرانسوی به فارسی

بولینا غاده‌البریتانی از (نام اصلی و زبان مشخص نیست)

دیل گابریل (نام اصلی و زبان مشخص نیست)

اوکامبول (نام اصلی و زبان مشخص نیست)

عشاق پاریس اثر (نام اصلی مشخص نیست) از فرانسوی به فارسی

مادموازل مارگریت (نام اصلی و زبان مشخص نیست)

هرمس مصری اثر جرجی زیدان از عربی به فارسی

هانری سوم، مادام دومنسورو اثر الکساندر دوما از فرانسوی به فارسی

تاریخ حمیدی اثر ژرژ دوریس از فرانسوی به فارسی

نکته مهمی که در باره این ترجمه می‌توان به وضوح بیان کرد، این است که متن حاضر بیش از آنکه نمونه یک ترجمه باشد، نمونه برگردانی از یک داستان یا رمان منتشر شده این دوره می‌باشد. آنچه که مرا بر آن می‌دارد که آن را برگردان بدانم، این است که خود سردار اسعد در جاهایی از داستان اذعان می‌کند که متن را خلاصه کرده یا از ترجمه قسمتی از داستان صرف‌نظر کرده است. نکته دیگر اینکه چرا سردار اسعد بختیاری یا دیگر مترجمان این دوره تصمیم می‌گیرند که یک داستان (رمان) را ترجمه کنند؟ اندیشه‌ای که فکر را مدت‌ها مشغول کرد تا بر تاریخچه ترجمه مرووری داشته باشم. پس از مطالعه و بررسی در روند ترجمه و نهراب‌های آن،

متوجه شدم که سردار اسعد نیز همانند بسیاری از پیشگامان ترجمه در ادوار گذشته، واقعیت عمیق و تلخی را حس و درک می‌کردند، فاصله عمیق موجود دنیایشان با تمدن جدید دست‌یافته غرب. احتمالاً او نیز بسان بسیاری از مترجمان اروپا رفته دورانش تفاوت‌ها را از نزدیک مشاهده کرده و همانند دیگر دست‌یافتگان^۱ این رشته به فکر افتاد که تا با استفاده از همین عامل انتقال (ترجمه)، قدمی در جهت کاهش این فاصله عمیق بردارد.



تعریف ترجمه

با این سرآغاز کوتاه، اکنون به بحث اصلی می‌پردازیم و آن نهرآب‌های ترجمه که سرانجام به ترجمه منتهی می‌گشت.

تعریف ترجمه به بنای نه نظر علی‌اکبر دهخدا «بیان کلامی از زبانی به زبان دیگر»^۲ است، اما کثفون ترجمه را «حایگزینی ماده متنی، از یک زبان (زبان مبدأ) با ماده متنی معادل آن، در یک زبان دیگر (زبان مقصد)» می‌داند.^۳ با این حال سیگر معتقد است که «ترجمه، فعالیتی صنعتی، روان‌انگیخته و تحت حمایت فناوری اطلاعات که در واکنش به نیازهایی خاص، این شکل از ارتباط تنوع می‌یابد».^۴

و به عبارتی می‌توان گفت، ترجمه مسئولیت درک درست از مفاهیم موجود در یک متن یا یک زبان (زبان مبدأ)، با بهره‌گیری از مفاهیم، بازسازی و انتقال آن، با توجه به معنی دقیق کلمه یا کلمات به زبانی دیگر (زبان مقصد) را برعهده می‌گیرد. آیا گذشتگان ما با درک این مفاهیم آغاز کردند یا فقط «حس شریعت، انتقال» را درک کردند و در این راه گام برداشتند و از دانش زبانی دست‌یافته‌شان به عنوان عامل

۱. این واژه را به جای دانش‌آموختگان زبان غیرفارسی بکار می‌برم، زیرا دانش‌آموختگان هر زبانی جزو متخصصان این رشته به شمار می‌آیند. بنابراین به صرف آشنایی و یا دانستن یک زبان نمی‌توان فرد را دانش‌آموخته یک زبان دانست.

۲. لغت نامه دهخدا، ص

3. Catford, J. C., *A Linguistic Theory of Translation*, London: OUP, 1965, p 20.

Sager, Juan C., *Language Engineering and Translation: Consequences of Automation*, Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins Publishing Company, 1994, p 293.

انتقال بهره گرفتند.

همانطور که روشن است، ترجمه در ایران در ابتدا به دو شیوه گفتاری و نوشتاری مطرح می‌گردد که می‌توان احتمال داد در بسیاری از سطوح ترجمه گفتاری از ترجمه نوشتاری پیشی می‌گیرد. شاید نیاز به «ارتباط و درک کلام مخاطب» در وهله اول بحث ترجمه گفتاری را پیش کشید، اما تداوم نیاز به درک اتفاقات و رویدادهای جهان پیرامون، ایجاد و وسعت ترجمه نوشتاری را برحسب ضرورت زمان مطرح کرد تا مسائل پیش آمده لاینحل زمانه پاسخ دهد. با این حال ثقل کلام این متن به روی تمرکز به ترجمه نوشتاریست، گرچه در خلال بحث نمی‌توان فراموش کرد که هر دوی این روش‌ها در بسیاری مواقع لازم و ملزوم هستند و در مسیر طولانی طی شده ترجمه، به بر خور و تداخل زمان و مکان، هر یک در جای خود، یا در کنار هم نقش تکمیل‌کننده و اساسی ایفا کرده‌اند، گاهی یکی از دیگری پیشی گرفته، گاهی آن یکی وسعت، تنوع و تمامیت متن یافته و گاهی به عنوان مکمل همدیگر در طول زمانه عمل کرده‌اند. به هر جهت در طول این بررسی بنا به ضرورت تقدم و تأخر و حضور هر یک از این شیوه‌ها در طیف وسیع تاریخی بحث، بنا به ضرورت و اهمیت آن پرداخته خواهد شد، چراکه در بسیاری مواقع آن یکی منجر به مطرح و فعال شدن دیگری شده است. حتی در بسیاری اوقات اگر تأثیری مستقیم و قطعی در فرآیند ترجمه نوشتاری نداشته، لااقل زمینه‌ساز بر آن بوده است. با این حال مد نظر و اولویت این بررسی ترجمه متن یا متون نوشتاریست که به آن می‌پردازیم، اما فارغ از آن دیگری نیستیم.

البته مشکلات ساختاری دیگری در راه ترجمه قرار داشتند که به سبب موقعی که لازم و ضروری باشد به آن می‌پردازیم در غیر این صورت به علت پراکندگی از بحث از آن صرف‌نظر می‌کنیم. بخش اساسی که به بحث ترجمه در این بخش مربوط می‌شود، شیوه یا نظام تعلیم و تربیت ایران در این دوره می‌باشد، مانند سواد خواندن و نوشتن که از ارکان مهم و مرتبط با بحث ترجمه بود که به ناچار مختصراً به آن خواهیم پرداخت.

همانطور که می‌دانیم که رد پای ترجمه در ایران از ازمینه قدیم وجود داشته و حتی بسیاری از محققان پیشینه آن را به روزگار هخامنشیان و کتیبه‌های این دوران بازمی‌گردانند که به سه زبان فارسی باستان، آکدی و ایلامی گسترش می‌یابد، اما

آنچه مورد نظر ماست، ترجمه در دوره قاجاریه است، چرا که ترجمه پیش روی ما نمونه‌ایست که به سال‌های پایانی سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار برمی‌گردد، یعنی دو سال قبل از وقوع انقلاب مشروطه در ایران که از رویدادهای مهم دوران معاصر بود. بنابراین ما نهرآب‌های ایجاد شده ترجمه (گفتاری و نوشتاری) را تا پایان دوره ناصرالدین‌شاه دنبال می‌کنیم که مهبای مبحث ترجمه شدند.

دوره فتح‌علی‌شاه و ولیعهدی عباس میرزا

مواجهه اول ایرانیان با دانش زبانی غیرفارسی در دوره قاجار

رد پای ترجمه در متون دوران قاجار به سلطنت فتح‌علی‌شاه بازمی‌گردد، وقتی که سفیر ایران در پست بر اثر اصابت گلوله‌ای کشته شد. سپهر در کتاب ناسخ‌التواریخ می‌نویسد: «... یک نفر از اداست‌های موجبی تفنگی گشاد داد، سرهنگ ایشان او را به معرض عتاب درآورد و از فرمان حاجی خلیل‌خان خواستند تا گناه او را عذری تراشند و از سخط سرهنگش خلاص بخشد. چون طرفین از لغت یکدیگر بی‌خبر بودند، در میانه بانگ‌ها بلند شد و غم‌خوار آمد، حاجی خلیل‌خان از خانه بیرون شد که صورت حال بداند و آن فتنه بنشانند از قضا تنگی دیگر گشاده شد و گلوله بر حاجی خلیل‌خان آمد و او را بر جای خود سر زد.^۵ همچنین نوایی به نقل از هدایت، در رابطه با همین سفیر و مراسم انتقال و تاج‌گذاری می‌افزاید: «... و قرار شد که در اواخر اکتبر سال ۱۸۰۲ م [۱۲۱۶ ق / ۱۲۱۰ هـ] نعش حاجی را به کشتی نهند و همراه مستر پاسلی که پسرخاله ملک بود، به شهر ببرند. فرماندار هند و همراهانش در مسیری که سربازان هنگ ۸۶ ایستاده بودند، بخانه آقا حسین خواهرزاده حاجی خلیل رفت و نامه کلایو - که به فارسی در تسلیم و عذرت نوشته شده بود - خواند.^۶ نکته‌ای که در این اتفاق قابل تأمل است، عدم آشنایی به زبان است که لسان‌الملک و هدایت در نوشته‌هایشان بدان اشاره دارند، با اینکه

۵. برای اطلاع نک: سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، ناسخ‌التواریخ، تاریخ قاجاریه از آغاز تا سلطنت فتح‌علی‌شاه، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۷، جلد اول، ص ۱۲۹؛ و نیز: نوایی، عبدالحسین، ایران و جهان از قاجاریه تا پایان عهد ناصری، موسسه نشر هما، تهران، ۱۳۶۹، ص ۷۲.
۶. همان، ص ۷۳.

نماینده ما در کشوری زندگی می‌کرد که دو زبان انگلیسی و هندی زبان اداری و رسمی بود. پس از این اتفاق، رویارویی با ترجمه (گفتاری و نوشتاری) به عنوان یک دانش زبانی با مناسبات و منازعات سیاسی، افزایش روابط تجاری و گسترش ارضی روس و انگلیس در شرق و مسائل به هم تنیده ناشی از آن گره می‌خورد و بیش از آنکه مسیری فرهنگی و علمی را طی کند، مسیری برآمده و منتج از ضرورت‌ها و نیازهای نظامی، سیاسی و اقتصادی را پیش می‌گیرد. در زمانی که انگلیس با اندیشه سلطه بر هند و وسعت ارضی، سیاسی و تجاریش را در شرق می‌گستراند و روسیه با فکر و استراتژی دستمای به آب‌های آزاد، تحرکات ارضی‌اش را در منطقه و جهان دنبال می‌کرد. در این میان فرانسه قرار داشت که به تازگی از زیر بار انقلاب بال می‌گشود و رویای گسترش ارضی را بهتر و بیش از هر زمانی درک می‌کرد، بنابراین روی به سوی شرق نهاده و تلاش کرد تا نقشش را در هاله منجی شرق نشان دهد. در همین زمان روسیه به سرحدات ایران نزدیک و نزدیکتر می‌شد و انگلیس نگران از اوضاع سعی کرد تا با دیپلماسی و فشار بازدارنده ایفا کند. اما با تمام این ترفندها جنگ ایران و روس روی داد و محال بود برای انگلیس در منطقه فراهم آورد، تا راه حل اطمینان‌بخش و مناسبتری برای جلوگیری از نفوذ و گسترش ارضی روزافزون روسیه به سوی هند فراهم آورد. اما بخش مثبت همه این رویدادها و اتفاقات تلخ هموار شدن فرآیند مسیر ترجمه (گفتاری و نوشتاری) بود، تا بر بستر تاریخی‌اش حرکت کند.

این تصادم در جنگ‌های فرسایشی چندین و چند ساله ایران و روس، واقع‌بینی تلخی را پیش روی رجال ایران کشید که ایران در سایه آن، برتری در دست‌های جهان را در سایه پیشرفت و رشد علوم و فنون، ساخت سلاح، مهمات و ابزارهای جنگی، شیوه جمع‌آوری قوا یا نیروی رزم، تربیت و آماده‌سازی آنان بر مبنای نظم و انضباط اصولی غربی، در برابر شیوه و روش‌های کاهیده نظام سنتی تربیت و تسلیح قشون، همچون پتکی بر سر نخود دید.^۷ بنابر این برای برون رفت از این بن‌بست می‌بایست راهی می‌یافت، به همین سبب به سوی فرانسه روی گرداند. شاید در همین زمان بود

۷. اولین حمله روس به ایران توسط سی‌سیانوف در دوره اول جنگ‌ها در سال ۱۲۱۸ بقی ۱۸۰۳ م بود. عباس میرزا حدود ۱۵ سال داشت.

که^۸ «... نامه‌ای از امپراطور فرانسه ناپلئون بناپارت از فرانسه برای شاه رسید که هیچ کس در ایران نمی‌توانست آن را بخواند، زیرا کسی زبان فرانسه نمی‌دانست، یکی از ارامنه داوطلب شد که نامه را به بغداد ببرد و آن را به فارسی ترجمه کند. میرزاسعد^۹ که چنین مطلبی را شنید بر آن شد که زبان فرانسه بیاموزد، و برای این منظور در ارومیه پیش کشیشان ژروئیت به آموختن زبان فرانسه پرداخت». ^{۱۰} به نظر می‌رسد که در این راه موفق شد، چرا که بعدها در دستگاه عباس میرزا راه یافت. شاید همین برقه‌های نخستین تصادم با زبان غیر و ندانستن آن، رویکردی را به آموختن زبان به رجود آورد، آن هم زبانی غیرفارسی، عربی و حتی غیربومی - محلی که متعارف و متداول ایران این دوره بود.

اما دولت‌رئان این در این برهه سخت زمانی، با مشکلاتی عمیقتر از پرداختن به زبان دست به گریبان شدند که مجالی برای اندیشه به اموری غیرضروری همچون زبان غیرفارسی را ایجاد نمی‌کرد. اوضاع جنگ پیش رویشان مطابق انتظارشان پیش نمی‌رفت، برخلاف توقعات اولیه جنگ، ادامه نبرد فرسایشی گشت و عباس میرزا و فرماندهان قوایش را به بهت فرو برد. البته اطلاعات ما از این زمانه ناقص است و مطمئن نیستیم که او چه اندازه به ضعف دانش زبانی دیگر یا "غیر" در کنار مشکلات اساسی پیش رویش پی برد. همچنین دقیقاً مطلع نیستیم که چه تعدادی در ایران این زمان به زبان دیگری غیر از فارسی، عربی، ترکی یا کردی آشنایی داشتند؟ برطبق گزارشات موجود از این دوره، بسیاری از فرستادگان خارجی که تا این زمان به شرق می‌آمدند، حداقل اگر خود زبان این ملت را نمی‌دانستند، همراه یا همراهانی داشتند که مسلط به یکی از زبان‌های شرقی (عربی، ترکی، عربی و فارسی) بودند.

۸ به احتمال زیاد این نامه مربوط به سال ۱۸۰۳م یعنی پس قرارداد صلح آمین بین فرانسه و انگلیس می‌باشد. ناپلئون پس از فراغت از جنگ، به لحاظ استراتژیک مجال آن را می‌یابد که نگاه جدی‌تری به شرق داشته باشد، به همین سبب به روفن را مسئول افتتاح کنسولگری‌های شرق می‌کند و به احتمالاً در همین زمان است که پیامی به فتحعلی‌شاه می‌فرستد. برای اطلاع بیشتر رک: نوایی، عبدالحسین، ایران و جهان: از قاجاریه تا پایان عهد ناصری، انتشارات هما، تهران، ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۹۷-۱۰۱.

۹. منظور میرزاسعد اشلقی گرمرودی بود که بعدها با دختر فتحعلی‌شاه ازدواج کرد.

۱۰. نوایی، همان، ص ۴۴۷.

همانطوری که از منابع برمی آید در حدود سال‌های ۱۸-۱۲۱۷ ق/۴-۱۸۰۳ م، محمدنبی خان - برادرزن حاجی خلیل خان نماینده مقتول ایران در شرکت هند شرقی - مدتی سمت منشی و معلم هارفورد جونز^{۱۱} را داشت و به او زبان فارسی می آموخت. با این حال مطلع نیستیم که حاجی خلیل خان خودش زبان انگلیسی می دانست یا خیر؟^{۱۲} اما مطمئنیم که نمایندگان اعزامی دول اروپایی اغلب زبان‌های شرق را به خوبی می دانستند، برای مثال ژوبر که در ۵ ژوئن ۱۸۰۶ م/ ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۱۱ به عنوان سفیر ناپلئون به ایران آمد، زبان فارسی را به خوبی می دانست. او در یادداشت‌هایش از عباس میرزا می نویسد که به او می گوید: «ای مرد خارجی، تو این لشکر را می بینی، این میدان و تمام اسباب قدرت ما را، با این حال تصور مکن که من خوشحال و شادم. چگونه می توانم خوشحال باشم. مشابه امواج خشمگینی که با برخورد با صخره بای به حرکت شکسته می شوند، تمام کوشش‌های شجاعانه من با برخورد با چماق دشمنان بی اثر می ماند، مردم عملیات مرا تحسین می کنند، فقط من از ضعف خود آگاهم. چه کار کرده‌ام که لایق احترام جنگجویان غربی باشم؟ کدام شهر را گشوده‌ام؟ چه تقای از دشمنی که ایالات ما را غصب کرده است، کشیده‌ام؟ در واقع بدون شرمندگی نمی توانم به لشکری که در دور ماست نظر بیافکنم...»^{۱۳}

احتمالا او و دیگر نمایندگان خارجی به زبان فارسی با عباس میرزا صحبت می کردند یا حداقل مترجمینی برای این کار به همراه داشتند. همین مواجهه نکته‌ای را پیش رو می کشد، یعنی درک یک دانش زبانی غیر است، حالت شیوه گفتاری یا نوشتاری.

با این حال ضعف و واماندگی ایران و سپاهیان‌ش در جنگ، عباس میرزا را به

۱۱. او از سفرای بعدی انگلیس در دربار ایران گشت.

۱۲. تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و حاجی محمدنبی خان به هندوستان، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، نشر کویر، تهران، ۱۳۷۹، ص ۳۴.

۱۳. مجتهدی، کریم، آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۹۸؛ البته در ترجمه علیقلی اعتمادمقدم با کمی تفاوت همین نقطه نظر ترجمه شده است که چون بحث در مورد ترجمه است ما هر دو متن را ارجاع می دهیم. برای اطلاع نک: پ. آمده، مسافرت در ارمنستان و ایران، ترجمه علیقلی اعتمادمقدم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۳۶.

تلاش و تکاپو برای فهم آنچه که در پیرامونش در شرف وقوع بود انداخت. ژوبر در ادامه یادداشت‌هایش نوشت: «... این شاهزاده آنقدر معلومات کسب کرده است که به کمبود دانسته‌های خویش وقوف حاصل کند و به همین دلیل می‌خواهد تا آن را افزایش دهد» و همچنین در جای دیگر می‌افزاید: «هیچ ایرانی به اندازه عباس میرزا به ارزش علوم و صنایع پی تبرده است...»^{۱۴}

در برخورد با مسائل موجود ولیعهد در پی راه حلی بود تا مشکلات را برطرف نماید و از ژوبر می‌پرسد: «... چه قدرتی موجب برتری شما نسبت به ما می‌شود؟ عزت، سرفت‌های شما و سبب ضعف دائمی ما چیست؟ شما هنر حکومت کردن و فاتح شدن را با ما در صورتی که ما در جهل شرم‌آور خود درجا می‌زنیم و به ندرت آینده‌نگری می‌کنیم...»^{۱۵} و در ادامه می‌افزاید: «آیا خالق عالم خبر بیشتری به شما می‌رساند تا به ما، آیا عداوت خواسته است برای شما امتیاز بیشتری قائل شود؟ من این طور فکر نمی‌کنم. برای رد خارجی، ما برای اعتلای ایران چه کار باید بکنیم؟ آیا من هم باید مثل تزار روسی رفتار کنم که از تخت خود پایین آمده تا بتواند شهرهای شما را از نزدیک ببیند؟ ما من هم باید ایران را ترک کنم و این ثروت انباشته شده را بدون استفاده بگذارم؟ آری، بل بروم و هر آنچه را شاهزاده‌ای باید بداند یاد بگیرم؟»^{۱۶}

پرسش‌های عباس میرزا ژوبر را متأثر می‌کنند. چرا که در جای دیگری از خاطراتش می‌نویسد: «این پرسش‌های بسیار عباس میرزا را سخت به شگفتی انداخت. در ترکیه هر چه آدم دیدم همه در نادانی و حشاک و غوطه‌ور بودند و اطلاعاتشان سطحی و بیهوده بود، پس برای من خیلی سازگاری داشت که شاهزاده جوان مسلمانی نشان بدهد که نه تنها خیلی میل دارد که از آنچه این پادشاه اروپا می‌گذرد آگاه گردد، بلکه با وقایع خیلی برجسته روزگار باستان نیز آشنا شود. کاملاً محسوس است که من نمی‌توانستم حس کنجکاوی او را جز به طور خیلی ناقص راضی گردانم. من با کمال اختصار از انقلابات تدریجی که از دوران افسانه‌ای تاکنون رخ داده و چهره امپراطوری‌ها را اغلب تغییر داده است، برایش نقل کردم و کوشیدم

۱۴. مجتهدی، همان، صص ۹۸-۹۹؛ نیز نک: ژوبر، همان، ص ۱۳۷.

۱۵. مجتهدی، همان، ص ۱۵۲؛ نیز نک: ژوبر، همان، ص ۱۳۷.

۱۶. مجتهدی، همان، ص ۱۵۲؛ نیز نک: ژوبر همان، ص ۱۳۷.

که دلانلی را که سیاستمداران نامدار ما بر سرنوشت ملت‌ها بسیار مؤثر می‌دانند [را] بیان کنم.^{۱۷}

آیا ولیعهد در کنار همه مشکلاتش به زبان و دانش زبانی هم می‌اندیشید؟ آنچه مسلم است در این برهه او در فکر برون رفت از جنگ و بحران‌های ناشی از آن بود، بنابر این با دستپاچگی در پی رفع نواقص و مشکلات موجود برآمد. شاید به دنبال همی نرود، پای مکرر سفرا، هیئت نظامی و سیاسی دول روس، انگلیس و فرانسه برد. بزوم درک گفتارهای دیپلماتیک، چه در سطح سیاست و چه در سطح دانش و علوم جدید. ایران بش از پیش برای عباس میرزا مطرح شد و بنظر می‌رسد که او را متوجه ضعف دانش زبانی علاوه بر نقصان‌های دیگر ایران نمود. مشاهده اینکه که برخی از فرستادگان (زبان‌های شرقی (هندی، ترکی، عربی و فارسی) آشنایی داشتند، حتماً دهر کنکا و رانسائی به جز او را نیز به خود مشغول می‌داشت، شاید همین تماس‌ها و روداد با مایندگان و سفرای دول خارجی جرقه‌های اولیه نیاز به فهمیدن و آموزش حداقل یکی از زبان‌های رایج این دوره را مطرح کرده باشد. مشاهده اینکه سر جان ملکم فرستاده ایران زبان فارسی را در ۱۷۸۹ م/ ۱۲۰۳ ق در سن ۲۲ سالگی آموخته بود، یا ژور فرستاده اپلثون به زبان‌های هندی، عربی و فارسی آشنایی کامل داشت، مطمئناً ذهن ولیعهد را برخی رجال اطراف او را به خود مشغول می‌نمود، اما مسلماً در این برهه مجال پرداختن به آن نبود. اغلب فرستادگان خارجی تسلط کافی به یکی از زبان‌های شرقی داشتند، رای مثال می‌توان از ژوبر که بعدها در سال ۱۸۳۸ م/ ۱۲۵۴ ق، رئیس مدرسه السه پاریس شد و در کلژ دو فرانس زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌کرد نام برد یا از کسانی همچون تانکوانی، بن تان، ژوانن، ترسیا، ژوانار، اسکار اون و دوپره که به زبان‌های شرقی تسلط کافی داشتند. برای مثال تانکوانی یکی از اعضای هیئت گاردان از شاگردان مدرسه السه شرقی فرانسه یا لابلاتش^{۱۸} یکی دیگر از اعضای هیئت، علاوه بر مأموریت نظامی و سیاسی‌اش، برای تکمیل زبان فارسی به ایران آمده بود.^{۱۹} بدون شک رویارویی زبان‌ها، حداقل بخشی از رجال را به نقصان دانش زبانی متوجه کرد، اما اینکه به چه

۱۷. ژوبر، همان، صص ۱۳۷-۱۳۸.

۱۸. لابلاتش منشی سفارت باب عالی بود که مأمور دربار فتحعلی‌شاه ایران شد.

۱۹. برای اطلاع بیشتر رک: نوایی، همان، صص ۱۲۹-۱۲۱.

شکل و نحوی اتفاق افتاد، یا اینکه چه تعدادی به آن می‌اندیشیدند، اطلاع دقیقی از آن در متون وجود ندارد.

جمیز موریه در سفرنامه‌اش اشاره به روحیات عباس میرزا داشت که: «... مشتاق مطالعه است و مطالعاتش تنها در باره تاریخ کشورش هاست و شاهنامه فردوسی کتاب محبوبش است. [او] اشتیاق فراوان برای آگاه شدن از دولت‌های گوناگون اروپا از خود نشان می‌دهد. مجموعه‌ای بزرگ از کتاب‌های انگلیسی فراهم کرده و بی‌آنکه آنها را ریابد، بارها به کتاب‌ها نگاه می‌کند و پیوسته برای ترجمه شدن آنها نقشه می‌شد. ولی تاکنون در این کار توفیقی نیافته است. یک نسخه از دانشنامه بریتانیکا به او داده شده می‌گفتند برای یافتن یک دستگاه ماشین که می‌خواسته فرمان ساختن آن را بدهد. با شکیبایی بسیار همه برگ‌های جلد‌های دانشنامه را ورق زده، تا سرانجام آنچه را می‌خواسته یافته است. وی همچنین مجموعه‌ای از نقشه‌ها را از ماشین چاپ قسطنطنیه دست آورده و آنها را خوانده است و این کار، او را در شمار بهترین جغرافی‌دانان کشور خود در آورده است...»^{۲۰}

توجه به خاطرات و گفتار دیپلمات‌های خارجی این دوران، مسلماً یک امر را برای ما مسجل می‌کند که عباس میرزا با نداشتن توانایی و فقدان حداقل یک زبان غیرفارسی پی برده بود که ناشی از ضرورت و نیازهای پیش‌رویش محسوب می‌شد و به همین سبب مبتنی بر امکانات و وسایل موجود تلاش کرد تا در آن برهه از زمان آن را برطرف نماید. اما اینکه در قبال مسائل و مشکلاتی که درگیرش بود، اولویت را به چه چیزی می‌داد، مسلماً جنگ و مسائل مرتبط به آن اولویت می‌گرفت.

شاید مواجهه با مشکل دیگری که عباس میرزا را متوجه اهمیت زبان فارسی و غیرفارسی در این برهه کرد؛ آموزش، تربیت و آماده‌سازی قشون ایران با شیوه‌های جدید نظامی و رزمی بود که با مسئله چند زبانی قومی مملکت روبرو می‌گشت. چراکه نظام تأمین نیروی قشون و سهم‌گیری از ایالات و ولایات مختلف ایران بر مبنای شیوه متداول و دیرینه بنیچه قرار داشت. در این زمان، گذشته از تنوع زبان فارسی با لهجه و گویش‌های مختلف، تقریباً هر چند ایالت با یک زبان بومی یا

۲۰. موریه، جمیز، سفرنامه جمیز موریه (۱۸۱۶-۱۸۱۰م)، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس، تهران، ۱۳۸۶، ص ۲۵۶.

محلّی (زبان مادری منطقه) تکلم می‌کردند، بنابر این آموزش نظام جدید به آنان با دشواری‌هایی روبرو می‌شد. یعنی علاوه بر نیاز به یک واسطهٔ زبانی خارجی، مشکل چند زبانی قومی - محلّی نیز در قشون وجود داشت که امر آموزش زبان را با اختلال و تشوّش روبرو می‌کرد.

این مشکلات و کمبودها در حالی به ولیعهد رخ می‌نمود که او درگیر و دار نبردی سخت و نابرابر از یک قدرت مسلح به روش و ابزارآلات نوین با کشوری که به زخم - راندیشهٔ چگونگی گذار از شیوه‌های کهنه و پوسیدهٔ نظام گذشته بسر می‌برد، به همین اندازه نیاز به یک واسطهٔ زبانی غیرفارسی گفتاری از یک طرف و نوشتاری از طرف دیگر و - رد داشت. با این حال بنظر می‌رسد که در مان موقت انجام گرفت و از برخی مترجمین پیش‌های اعزامی بهره گرفته شد تا مشکلات را مرتفع نمایند، اما بقیهٔ ناکارآمدی‌های سیستماتیک موجود در بخش حکومت و نظام کهن کماکان گریبان ولیعهد را می‌گرفت و سبب است در جنگ قطعی و اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌آمد.

همانطور که گفته شد، مسئلهٔ دیگر که ایران در روند انتقال و کسب علوم، فنون و صنایع جدید با آن روبرو شد، مشکل تعدد و تنوع زبان‌های بومی - محلّی بود. گرچه این تکتُر زبانی در قرون گذشته عمل می‌نمود. اعتدای ادبیات کلاسیک ایران به‌شمار می‌آمد، اما اکنون مانع بزرگی در جهت انتقال علوم و فنون جدید بود. چرا که به جز فرماندهان ارشد، عموم سربازان از طبقات متوسط - حتی پایین جامعه جمع‌آوری می‌شدند، شاید به همین سبب بسیاری از آنان حتّی قادر به خواندن و نوشتن نامشان با زبان بومی یا محلّی نبودند. در اینجا بی‌مناسبت نیست که یادآوری کنیم که برای آموختن یک زبان جدید، حداقل هر فرد می‌بایست خواندن و نوشتن به زبان مادری خود را بداند و یا حداقل همین میزان سواد را برای زبان رسمی مملکت یعنی زبان فارسی بداند، اما احتمال چنین فرضی در جامعهٔ آن روز ایران چقدر وجود داشت؟

در اینجا لازم است که بررسی‌گذاری به مبحث زبان‌های داخلی داشته باشیم که اگر چه به‌طور مستقیم مرتبط با دانش ترجمه نیست، اما بی‌ارتباط هم نیست. یکی از موانع تعلیم و تربیت در این زمان تعدد و تنوعی زبانی بود. اگر چه همین نیز اگر بر پایهٔ یک شیوهٔ صحیح همگانی اجرا می‌شد، می‌توانست به اعتدای دانش زبانی

داخلی در وهله اول و خارجی در مرحله بعد بیانجامد. به هر حال تنوع و تعدد زبان‌های بومی - محلی اقوام در ایالات و ولایات ایران در این دوره به چند دسته اصلی تفکیک می‌شدند:

زبان و خط فارسی که زبان دیوانی مرسوم و رایج سراسر مملکت به‌شمار می‌آمد، اما اینکه چه تعدادی از مردم به این زبان تسلط و احاطه کافی و وافیه داشتند، اطلاع دقیقی نداریم.

زبان عربی که ابعاد کاربردی این زبان در این دوره چند بعدی بود. چراکه هم زبان مذهبی غالب مردمان این مملکت به‌شمار می‌آمد و هم در نظام آموزش سنتی مملکت جای گستره و آموخته می‌شد. دیگر اینکه زبان محلی ساکنین نواحی جنوب، جنوب غربی و نیز، زبان مذهبی همسایه شمال، شمال غربی، غرب و جنوب غربی یعنی در آن عثمانی بود. یکی از موارد کاربردی این زبان مربوط به تردد زائران ایرانی به حجاز، عاکه بود که در این هنگام جزو قلمرو عثمانی به‌شمار می‌آمدند و نیز زبان کاربردی مسلمانان شهر مقدس مکه بود که مناسک حج (تمتع و عمره) را در آنجا برگزار می‌کردند و این زبان به عنوان یک واسطه زبانی بهره می‌گرفتند. البته در پاره‌ای موارد نیز در مکاتبات دیوانی بهره‌گیری از این زبان به صورت جسته‌گریخته مشاهده می‌شود. حتی در رخی نامه‌ها و مراسلات دیوانی آثار این زبان مرتب وجود دارد. علاوه بر آن هم بطوریکه گفته شد، این زبان، زبان مادری و محاوره‌ای روزمره ایالات جنوب و جنوب غربی ایران بود. البته آنچه مسلم است همانند زبان‌های دیگر بومی - محلی این زبان نیز، صورت یکپارچه و صحیح در سطوح مختلف جامعه آموزش داده نمی‌شد و تنها تا حدودی آن نسبت به دیگر زبان‌های بومی - محلی، قرار گرفتن در نظام تعلیمات سنتی به عنوان یک زبان مذهبی بود، نه به عنوان یک دانش زبانی.

شاخه زبان یا زبان‌های ترکی (شامل: آذری، ترکمنی، قشقایی، خلجی) که بیشتر در ایالات و ولایات شمال، شمال غرب، نواحی از شمال شرقی و حتی بخش‌هایی از نواحی مرکزی ایران به این زبان بومی - محلی تکلم می‌کردند و آن را زبان مادری خود می‌دانستند. همچنین زبان مادری طایفه قاجار - که سلطنت را در اختیار داشت - نیز بود و البته استفاده از این زبان در محاوره و پاره‌ای مکاتبات رایج بود. همچنین باید این نکته را نیز در نظر داشت که زبان رسمی و رایج همسایه سرحدات شمال،

شمال غربی و غرب و جنوب غربی ایران - یعنی دولت عثمانی - نیز همین زبان بود. البته تفاوت‌های آن را باید در نظر داشت که چندان فاصله زبانی فاحشی ایجاد نمی‌کرد. در واقع دربار عثمانی برای نوشتار رسمی داخلی و همچنین روابط با ایران از زبان ترکی با الفبای عربی استفاده می‌کرد. به همین دلیل این زبان در دسته دیوانسالاران ایران از اهمیت بومی - محلی فراتر می‌رفت و به دسته زبان‌های واسطه یا پل ارتباطی در روابط خارجی یا برون مرزی ارتقاء می‌یافت.

زبان محلی - بومی کردی: این زبان در سرحدات غرب و البته در برخی مناطق شرقی ایران مورد استفاده قرار می‌گرفت. البته اهمیت ویژه این زبان به علت همجواری سرحدات غربی با دولت عثمانی بود، به همین سبب این زبان بعد از زبان‌های عربی و ترکی در روابط سرحدی ایران و عثمانی مورد استفاده بیشتری قرار داشت، چرا که در اسناد و مکاتبات حکام سرحدات دو طرف استفاده از این زبان مشاهده می‌شود. حتی رایجی از ساکنین سرحدات غربی به حکام به این زبان نیز وجود دارد. برای مثال عراضی - فرمانفرما در دوره حکومتش در این منطقه فرستاده شده که به زبان کردی با الفباء عربی یا فارسی نوشته شده بود و نیز در اسناد و مکاتبات بایگانی شده ایران در مناطق سرحدی استفاده از این زبان دیده می‌شود. زبان محلی - بومی بلوچی که در شرق و سرحدات شرقی ایران در محاورات استفاده می‌شد و البته برای بخش سیاسی شرق اهمیت داشت.

شاخه‌های دیگر زبان‌های محلی - بومی زبان‌های ایلی در غرب، گیلکی، مازندرانی و تاتی - تالشی در ایالات شمالی هستند که در جاهای مختلف استفاده می‌شد. زبان‌های ارمنی، آشوری (آسوری) و عبری که در گروه‌های ملیت مذهبی ایران استفاده می‌شد که اغلب در نواحی شمال، شمال غربی، غرب و جنوب غربی و نیز در برخی شهرها و مناطق دیگر نیز گسترده بودند.

نکته‌ای که لازم به یادآوری است، اینکه زبان‌های رایج خارجی متداول در روابط دیپلماتیک ایران در این دوره، عموماً حول محور سه زبان انگلیسی، روسی، فرانسوی دور می‌زد که اولویت دانش زبان این زمان را تشکیل می‌دادند. در حالی که تنها زبان غیرفارسی و محلی - بومی که اغلب سیاستمداران این دوره ایران با آن تا حدی آشنایی داشتند، زبان ترکی و عربی بود. با این حال آموزش هر دو زبان به شیوه علمی، فنی و کاربردی به عنوان یک دانش زبانی در کشور دنبال نمی‌شد، چرا

که به عنوان یک زبان و خط دیوانی رسمی اهمیت نداشت. البته شاید زبان عربی کمی از این قاعده خارج می شد، زیرا که حداقل در نظام سنتی تعلیم و تربیت (چه تعلیمات سرخانه یا مکتب خانه ای)، این زبان به عنوان یک زبان مذهبی به بچه ها آموزش داده می شد، البته بیشتر در حد حفظ و قرائت قرآن کریم، خواندن احادیث و روایات یا آموختن شرعیات مذهبی نه به عنوان یک دانش زبانی.

نحوه آموزش در ایران تا شروع مدارس نوین در دوره مظفرالدین شاه، اغلب به شیوه اجداد معلم سرخانه برای طبقات اشراف و اعیان جامعه بود، یا به شیوه مکتب خانه ای که اغلب طبقات مرفه و متوسط اجتماع از آن بهره می گرفتند. البته از ظرفیت های عمومی تدریس در این دوره اطلاع دقیقی نداریم، اما با توجه به درجه نگارش برخی منشیا و اجزاء حکمرانان در این دوره، می توان حدس زد که طبقات متوسط یا رو به پایین (حتی فقیر و تهیدست ایالات و ولایات در چه سطحی از سواد بسر می برند.

با این حال آموزش با شیوه سطح مختلف و متفاوتی در ایالات و ولایات ایران انجام می گرفت و در بسیاری اوقات هیچ نظم یکنواخت و منسجمی پیروی نمی کرد، هیچ قاعده همگانی برای دوره ها و سطوح مختلف نداشت. مشکلات زیادی حتی در آموزش زبان و خط فارسی وجود داشت چه رسد به زبان های بومی - محلی یا زبان های غیرفارسی. یکی از موانع توانایی خواندن و نوشتن هر فرد به یک زبان بود. همانطور که گفتیم اغلب اهالی ایالات و ولایات به زبان محلی - بومی تکلم می کردند که اغلب آنها قادر به خواندن و نوشتن با زبان ماری نبودند، چرا که آن را آموزش نمی دیدند یا حداقل به شیوه درست تعلیم نمی گرفتند. البته طبقات اعیان، اشراف و مرفه جامعه از این قاعده مستثنی بودند. بنابر این نوعی تست زبانی بین مرکز و ایالات و ولایات وجود داشت. همین امر مانع بزرگی - راه آموزش زبان فارسی ایجاد می کرد، چرا که اولین گام به سوی زبان دیگر، حداقل قدرت خواندن و نوشتن به یک زبان بود، حال چه محلی - بومی و چه فارسی. اما چون یک نظام آموزش منسجم و یکدستی برای سراسر کشور تعریف نشده بود، بنابر روش ها نیز از قاعده متحد، یکسان و همگانی پیروی نمی کردند. بنابر این مشکلات زبان های محلی - بومی هیچگاه بنیادین مرتفع نمی گشت و مرتب در هر برهه ای از زمان برجسته می شد. چنانچه در هنگامه جنگ های ایران و روس، برای

آموزش علوم و فنون رزمایش بقیه قشون یکی از مشکلات به شمار می‌آمد. به هر ترتیب می‌توان گفت که مملکت از طرفی با چند پارچگی زبانی روبرو بود که با زبان دیوانی مملکت فاصله داشت و از طرفی دانش زبانی محلی - بومی نیز در سطح محاوره محدود بود. شاید اگر حکومت‌های این زمان به پتانسیل زبانی موجود در کشور توجه بیشتری نشان می‌دادند، تا در جهت باروری زبانی آن گام برداشتند و بر آن بهره جویند، می‌توانستند به اعتلای زبان و ادبیات تحلیل رفته این دوران نیز کمک نمایند. در چنین شرایطی که ساکنین محلی نه به خواندن و نگارش زبان محلی - بومی خود تسلط داشتند و نه به خواندن و نوشتن زبان فارسی، چطور می‌شد با یک دانش زبانی غیرفارسی یا خارجی توجه داشت. درک این امر برای طبقات متوسط و بالا به این جامعه چقدر مقدور بود؟

علی‌رغم تمام این مسائل، طرح شده، طبقاتی که امکان فراهم آوردن تعلیم و تربیت خصوصی برای فرزندان را داشتند، در برخی موارد نیز می‌توانستند که آموزش یک زبان غیرفارسی را فراهم آورند، اما تعداد آنها در این دوره بسیار محدود و انگشت‌شمار بود. اگر یک نظام - مکتب - ختبخانه‌ای برای کل کشور تعریف شده بود، حتی کسانی که امکان آموزش فرزندان را در مکتب‌خانه فراهم می‌کردند، امکان آموزش دو زبان فارسی و عربی به شیوه صحیح - ایشان فراهم می‌شد، اما چنین نبود. دانش زبانی عربی به حفظ و قرائت قرآن، آموزش احادیث، روایات و شرعیات خلاصه می‌شد و نه در یک سطح علمی و کاربردی در حوا - ترجمه (گفتاری یا نوشتاری).

البته باید به این نکته اذعان داشت که آموزش زبان فارسی - در این دوره - برای برخی طبقات بسیار جدی تلقی می‌شد و نسبت به تعلیم آن دقت و وسواس بیشتری به کار می‌رفت، زیرا که تسلط بر نگارش و کتابت خط فارسی، یکی از ابزارهای کسب شغل و یا کار و پیشه به شمار می‌آمد و حتی برای برخی طبقات وسیله دستیابی به مشاغل و مناصب دیوانی و در نهایت نزدیکی به قدرت و حکومت تلقی می‌شد. و البته برای طبقات مختلف که اجزاء حکومت نبودند، تسلط بر پیشه آبا و اجدادی به حساب می‌آمد، یا کسب حرفه در صنوف مختلف بازار، تجارت و بازرگانی به شمار می‌آمد. با این حال تا قبل از جنگ‌های ایران و روس ضرورت تسلط بر یک دانش زبانی غیرفارسی چندان ضروری بنظر نمی‌رسید و گذشته از آن هم، هنوز دولتمردان

ایران به ضرورت آموزش نوین همگانی پی نبرده بودند.

بحث ارائه شده فوق چه تأثیری بر فرآیند و تبلور تاریخ ترجمه در ایران داشت؟ چرا که به عنوان یکی از موانع و مشکلات زبانی در این دوره مطرح می شود و در نهایت چه تأثیری بر مسیر ترجمه در آینده خواهد داشت؟ همانطوری که قبلاً گفته شد، وقوع این جنگ مسائلی را پیش روی دولتمردان ایران کشید. یکی از آن مسائل آموزش سربازان، افواج و سرکردگان آنها با شیوه های نوین نظامی و فنون جنگیدن بود و در ادامه گفتیم که در این برهه زمانی، قشون از طریق شیوه های سنتی رایج از ایالات تأمین می شدند که اگر نگوییم اغلب، لاقلاً بخش عمده ای از قشون حتی به زبان محاوره ای فارسی آشنایی نداشتند. در اکثر موارد سربازان فقط به زبان های مادری (محلی - بومی) خود آن هم در سطح محاوره تکلم می کردند و هیچ آشنایی به محاوره فارسی نداشتند و چون اغلب آنها از ایالات و ولایات مختلف جمع آوری شده بودند، مشکل تأمین زبان محاوره ای را در جهت آموزش علوم و فنون نوین جدی تر می کرد. اغلب سربازان نه خواندن و نوشتن به زبان فارسی و نه حتی به زبان بومی محلی خود را می دانستند اکثر سربازان فقط به زبان مادری محاوره داشتند و بیشترشان حتی زبان محاوره فارسی را هم نمی دانستند.

بنابر این تعدد و تشتت زبانی به هنگام آموزش علوم و فنون جدید اشکالات اساسی را در وضعیت قشون ایجاد می کرد. همه این مسائل در حالی بروز می کرد که از کل جمعیت ایران این دوره مشخص نیست که چه تعداد قادرند که فقط نامشان را به زبان فارسی و یا حتی بومی - محلی بنویسند، چه بسا اینک دانش زبانی غیرفارسی یا خارجی داشته باشند. شاید درک همین مسائل و مشکلات، عباس میرزا را بر آن داشت تا راه حل آبی بهره گیری از مترجمان ولایت نظامی و سیاسی برگزیند. با این حال در کنار همه این مسائل اساسی و بغرنج، دروغ، ترک و فهم علوم و فنون جدید غرب که ایران برکنار از آن بود، ولیعهد را رها نمی کرد. او حتی به فکر ترجمه برخی متون نیز افتاد، چنانچه در خاطرات آمده ژوبر سفیر فرانسه و جمیز موریه سفیر انگلیس نیز بدان اشاره شده بود.

اعزام اولین محصلان به اروپا

از جمله عواملی که بر تکوین روند ترجمه تأثیر جدی گذاشت، اعزام محصل به